

زبان
هویت
و قدرت

بدلم بھائی

دکتر رضا ترنیاں



بهرام بیضایی؛ زبان، هویت و قدرت

نویسنده

دکتر رضا ترنیا

سرشناسه	: ترنیاں، رضا، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: بهرام بیضایی؛ زبان، هویت و قدرت / نویسنده رضا ترنیاں
مشخصات نشر	: تهران: روزنه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۸ ص. رقعی
شابک	: ۹۷۸-۶۲۳-۲۳۴-۱۶۱-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: بیضایی، بهرام، ۱۳۱۷ - / سبک‌شناسی / زبان
موضوع	: ادبیات فارسی - سبک‌شناسی / فارسی، باستان‌گرایی
موضوع	: Dramatists, Iranian-21 century
موضوع	: نمایش‌نامه‌نویسان ایرانی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: PN۱۹۹۸/۳
رده بندی دیویی	: ۴۳۰۲۳۳۰۹۲/۷۹۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۹۵۱۲۷



بهرام بیضایی؛ زبان، هویت و قدرت

دکتر رضا ترنیاں

طرح جلد: بهمن طالبی‌نژاد

چاپ اول: ۱۳۹۸

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پالیز

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲ طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ ✉️ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com 📄

📄 telegram.me/rowzanehnashr

📄 rowzanehnashr

شابک: ۹۷۸-۶۲۳-۲۳۴-۱۶۱-۹ ISBN: 978-622-234-161-9

❦ تمام حقوق برای ناشر محفوظ است ❦

فهرست

۹	 دیباچه
	فصل اول: تحلیل واژگانی و ترکیبات
۱۵	 آرش
۲۹	 اژدهاک
۳۷	 کارنامه بندگان بیدخش
۴۹	 مرگ یزدگرد
۵۵	 فتح‌نامه کلات
۶۱	 مجلس قربانی سنمار
۶۹	 سهراب‌گشی
۸۱	 شب هزار و یکم

فصل دوم: تحلیل روابط نحوی در آثار بهرام بیضایی

۹۳	 روابط نحوی در روایت آرش
۱۰۳	 روابط نحوی در روایت اژدهاک
۱۰۷	 روابط نحوی در کارنامه بندگان بیدخش
۱۱۱	 روابط نحوی در مرگ یزدگرد
۱۱۷	 روابط نحوی در فتح‌نامه کلات
۱۲۳	 روابط نحوی در مجلس قربانی سنمار

روابط نحوی در سهراب‌گشتی ۱۲۷

روابط نحوی در شب هزار و یکم ۱۳۵

فصل سوم: قدرت، هویت و دانش

او باز خواهد گشت ۱۴۹

و تن بود و تازیانه ۱۶۱

تو ای که این نبشته می‌خوانی! ۱۷۱

ملت را نمی‌شود کشت! ۱۷۹

او زنی بود با پنج سر ۱۹۱

به کدامین گناه کشته شدی؟! ۲۰۳

بادا که بد مبادا! ۲۰۷

چه رنگی باخته هزار افسان؟! ۲۱۵

منابع ۲۲۹

گوید در این نامه، تا جهان بود مردم گرد دانش گشته‌اند، و سخن را بزرگ داشتند، و نیکوترین یادگاری، سخن دانستند؛ چه اندرین جهان؛ مردم به دانش بزرگوارتر و مایه‌دارتر...! و تا خداوندان دانش اندر این نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزندگان... و نهاد و رفتار ایشان و آیین‌های نیکو و داد و داوری، و رأی و راندن کار... این همه را بدین نامه اندر بیابند...!

(مقدمه شاهنامه ابومنصوری)

دیباچه

بهرام بیضایی در نمایش‌نامه‌نویسی ایران نامی شناخته‌شده است، او از دهه سی خورشیدی به نویسندگی پرداخته است. آثارش نشان‌دهنده زوایای پنهان فرهنگ این سرزمین است. آثار او از جریان خروشان اسطوره و حماسه و تاریخ می‌گذرد، و ضمن بیان روایات و داستان‌های ایرانی، با حفظ درون‌مایه اصلی داستان، آن‌ها را در شکل درام یا نمایش‌نامه برای خواننده امروز دوباره خوانی می‌کند؛ اما در این بین، وی با به‌کارگیری جریان جابه‌جایی اساطیر و تداوم آن در متون اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی، آثار خود را مناسب طبع و اندیشه‌اش بازتاب می‌دهد؛ آرش - پهلوان اساطیری - را از دل متون کهن بیرون می‌کشد، او را در سطح یک ستوربان تنزل می‌دهد، و آنگاه با اتکاء به قدرت سروش مهر، الهه اناهی‌تا، تبدیل به قدرت مردمی می‌کند، و یا اژدهاک را که در باور اساطیری ایرانیان، دارنده مارهای بر دوش و کُشنده جمشید و خورنده مغز جوانان است، به عنوان شاهی مظلوم و در بند، نشان داده که فریاد مظلومیت خود را بر مردم شهری که در پای کوه است سر می‌دهد. وی از این نوع کارکردهای تازه در ابعاد اسطوره، حماسه و تاریخ، استفاده کرده تا خواننده بتواند با تحلیل اجتماعی به ابعاد روایات بنگرد، و نگرش خود را از صافی مبانی انتقادی با اندیشه‌ای شایسته بگذراند.

با بررسی واژگانی آثار یک نویسنده می‌توان نمود سبکی او را در جهان واژگانی

آثارش بازشناخت، و به درک زوایای فکری او پی برد. می‌توان به تعلق یک نویسنده به جریان و یا اندیشه خاص، گروه اجتماعی و فرهنگی او، و همچنین باورها و جغرافیای ذهنی او پی برد. بخش عمده‌ای از سرشت یک سبک را نوع گزینش واژه‌ها می‌سازد. واژه‌ها ایستا و منجمد نیستند، بلکه جان‌دار و پویانند، تاریخ و زندگی‌نامه دارند.^۱ با شناخت و غور در واژگان یک نویسنده می‌توان شناختی دامنه‌دار پیدا کرد، شناختی که ارتباطی مستقیم نسبت به دلالت‌ها، ارجاعات، عامیانه و شکوه‌مندی واژگان، حسی یا انتزاعی بودن، ابداعی یا کهن‌گرا بودن واژگان دارد.

واژگان و نحو در تجلی رفتارهای اجتماعی زبان نیز اهمیت بسیاری دارد. از طریق بررسی زبان و جمله‌ها و جمله‌واره‌ها و بندها در کلام می‌توان عناصر متفاوت در یک اثر را بسط داد، و به تجزیه و تحلیل زبانی و یا نقش اجتماعی آن پرداخت؛ و در توصیف و تفسیر و تبیین یک متن به کار گرفت. با توجه به بررسی متن نمایش‌نامه‌های بهرام بیضایی، این اثر برآن است تا به کمک واژگان، انسجام نحوی و وجه افعال جنبه‌هایی از قدرت و هویت و دانش را که تأثیرگذار بر پیدایش یک نحله گفتمانی^۲ است بررسی نماید. قدرت و هویت همواره دو مولفه اصلی مباحث اجتماعی است که از طریق زبان خود را نشان می‌دهند. این امر هم در پس زبان و هم داخل زبان است. مانند استاندارد شدن زبان همه اقوام یک کشور با زبان معیاری که از ناحیه قدرت ترویج می‌شود، و ناگزیر برای کسب علم و تجارت و اشتغال می‌بایست از زبان معیار پیروی کرد، در چنین حالتی ساختارهای عینی قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد. همواره قدرت بار منفی ندارد، و می‌تواند جنبه الوهیتی به خود بگیرد، در این بین، از میان رویکردهای موجود، هنگامی که با دید اجتماعی به آثار پرداخته شود، جنبه‌های برجسته سبکی یک نویسنده نیز در مباحث اندیشگانی و هویتی آن دیده می‌شود. آثار بیضایی از جنبه هنری و ادبی برخوردار است، و همچنین با توجه به اصل جابه‌جایی اساطیر و تداوم، شخصیت‌های آثارش از مولفه‌های الوهیتی قدرت

۱- سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، محمود فتوحی، ص ۲۸۵

برخوردار هستند، از این منظر وی هویتی تازه در ابعاد اسطوره پدید آورده است. با بررسی این جنبه از شخصیت‌ها، می‌توان یک رویکرد بینارشته‌ای میان ادبیات، زبان و علوم اجتماعی برقرار نمود، و در هم‌پوشانی فرهنگ زبانی و فکری زبان فارسی، فرصتی را به توانش این زبان داد، تا دارایی‌های آن از دل متون کهن و امروز به سرمایه فرهنگی و هویتی تبدیل شود.

بهرام بیضایی با به کارگیری واژگان و نحو کهن زبان فارسی، بُعدی باستان‌گرایانه به زبان امروز بخشیده است. در این میان مولفه‌های فردی، اجتماعی، جنسیت، جغرافیایی، سن و... در تجلی زبان و تبلور آن در امر اجتماعی نقش بسزایی دارند. در این میان با توجه به بررسی روایت‌های «آرش»، «ژدهاک»، «کارنامه بندار بیدخش»، در قالب کتاب «سه بر خوانی» و نمایش‌نامه‌های «مرگ یزدگرد»، «فتح‌نامه کلات»، «مجلس قربانی سنمار»، «سهراب‌کشی» و «شب هزار و یکم»، این کتاب بر آن است که ارتباط منطقی میان زبان، هویت، قدرت و دانش برقرار نماید. برای رسیدن به این مقصود روش تحلیل گفتمان انتقادی^۱ نورمن فرکلاف^۲ پژوهش‌گر را در بررسی هشت کتاب بالا یاری رسانده، تا نگاه بیضایی تحلیلی‌تر و انتقادی‌تر بازشناسی شود. لذت دیدن و خوانش آثار بیضایی از دوران نوجوانانی با من همراه بوده است، از روزی که در دهه شصت خورشیدی با فیلم سینمایی «شاید وقتی دیگر» بر پرده نقره‌ای شیفته آثار او شدم، تا زمانی که در اوائل دهه هفتاد مجموعه مقالات در معرفی بهرام بیضایی اثر زاون قوکاسیان یاری‌گر من شد، تا آن زمان که الهام‌بخش زندگی‌ام، همگام و همکلام من -همسر- را در همین مسیر یافتیم، که او شیفته بیضایی بود و زنان دلیری همچون تارا و نایی جان! با آن روان جسورانه آتئی و آرتمیسی که دختران پوینده این سرزمین شده‌اند! از آن زمان تاکنون در لحظه‌لحظه پژوهش‌ها و سرودن‌ها، همواره در این اندیشه سیر می‌کنم که بتوانم در نشان دادن زاویه‌ای از تلاش‌های این هنرمند و نویسنده زبان‌ساز سهمی داشته باشم. در مسیر

1- Critical Discourse Analysis

2- Norman Fairclough

رسیدن به این پژوهش از اواسط دهه شصت تا به امروز مرهون نگاه و راهنمایی‌های بزرگوارانی چون زنده‌یاد عباس اسماعیل‌پور، زنده‌یاد دکتر احمد ابومحبوب، و همچنین دکتر حسین خسروی، دکتر محمود فتوحی، دکتر فرید قدمی و دوستان شفیقم ایوب کیانی هفت‌لنگ و عبدالله عاج‌پزین هستم. امید آن‌که سایه پُر مهر آفرینشگرِ سروش زبان و اندیشه، یاری‌گر همه همراهان و راهنمایان باشد، و روان درگذشتگان را در پرتو مهر ایزدی خود مانا بدارد!

فصل اول

تحليل واژگانی و ترکیبات

آرش

پیش درآمدی به روایت آرش

اصل داستان آرش ریشه در اوستا دارد. آرش و آرشن و آرسن به معنی مرد و پهلوان است. اشک، نام موسس سلسله اشکانی نیز از همین ریشه است. در فارسی باستان مترادف این واژه آرشک ذکر شده، ارشام نام جد داریوش اول و پدر گشتاسپ نیز از همین ریشه و به معنی مرد نیرومند است. نام یکی از نوادگان کیکاووس نیز است.^۱ آرش یا آرخش ریشه در فرهنگ اساطیری هند و ایرانی دارد، آرش در مهاباراتا آرجونای کماندار است. در اوستا بهترین تیرانداز را «اِرَخْشَن» نامیده‌اند، و گمان می‌رود که مراد همان آرش است. دکتر ذبیح‌الله صفا از قول مجمل‌التواریخ می‌نویسد: افراسیاب تاختن‌ها آورد و منوچهر چند بار زال را پذیره فرستاد تا ایشان را از جیحون زآن سوتر کرده، پس یک راه افراسیاب با سپاهی بی‌اندازه بیامد و چند سال منوچهر را حصار داد اندر طبرستان، و سام و زال غائب بودند و در آخر صلح افتاد به تیر انداختن آرش و از قلعهٔ آمل با عقبه مزدوران برسید و آن مرز [را] توران خوانده‌اند، در ادامه صفا می‌افزاید: آرش در ادبیات فارسی علاوه بر صفت شیواتیر، صفت کمانگیر نیز دارد و نمونهٔ بهترین تیرانداز ماهر است و با آن که نام این تیرانداز ماهر در متون

اسلامی دیده می‌شود در شاهنامه فردوسی از او اثری نیست. اما به جای این آرش، در شاهنامه به نام آرش دیگری باز می‌خوریم که فرزند کیقباد است و بنا به قول فردوسی اشکانیان از نسل او بودند و چنان که می‌دانیم این کی‌آرش همان کی‌آرش اوستا پسر کوی ائی‌بی‌وهو (کی‌ایوه) پسر کی‌کوات (کی‌قباد) است که در شاهنامه به این صورت درآمده و او را نباید با آرش شیواتیر اشتباه کرد.^۱ نام آرش در متون دینی اوستا در «تیر یشت» در کرده چهارم و در «زامیاد یشت» در پیش از اسلام آمده است، و بعد اسلام در تاریخ طبری، اخبار الطوال، و آثارالباقیه ابوریحان بیرونی دیده شده است، نام آرش را حتی در پژوهش‌های ایران‌شناسانی چون «دارمستتر» و «نودلکه» می‌توان دید.^۲

۱- ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۸۸

۲- ابوریحان در آثارالباقیه درباره آرش معتقد است: «عید تیرگان (در) روز سیزدهم روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد. برای اتفاق دو نام و برای این عید دو سبب است، یکی آن‌که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر (Manouvičštra) را در طبرستان در محاصره گرفت. منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر در خود به او بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد به اندازه‌ای که بسازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و (آرش) را که مردی با دیانت بود حاضر کردند گفت که تو باید این تیر و کمان بگیری و پرتاب کنی و آرش بر پا خواست و برهنه شد و... به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود کمان را تا بناگوش کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که در میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب به همین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آن‌را عید گرفتند». (بیرونی، ۱۳۸۹: ص ۲۳۴)

در این بین متنی دیگر در دست است که توسط دکتر کتایون مزدآپور به فارسی امروز برگردانده شده است. این متن که به نوبارانی شهرت دارد، یکی از متون به جا مانده از متون پهلوی است: - (دست‌نویس م.ا و ۲۹) عنوان نوبارانی از کتاب بندهشن گرفته شده است. بندهشن نوبارانی را بر بارندگی بزرگی اطلاق می‌کند که پس از خشکسالی دیرپایی، در پی سلطه افراسیاب بر ایران باریده است: «چون این خبر به شاه منوشچهر رسید... خود پاک‌منش بود، پیش اورمزد خدای... نماز برد... اورمزد (منوچهر را)، آگاهی داد (و) فرمود که «تو آن فراسیگ‌تور (افراسیاب) را بگوی که: ای بدکردار... چرا مردم ایران زمین را رنج می‌رسانی؟! تو به سرحد توران رو تا باران ببارد. چه که تو از فرموده نیا، پادشاه فریدون، بیرون (از) پیمان شد. از آن شومی گناه تو، باران نمی‌بارد. چون (چنین) گفتی تو، پادشاه تور حیلۀ آورد که از بیرون شهر ایران، سرحد

آرش کمانگیر - سیاوش کسرایی

سرودهٔ آرش، اثر سیاوش کسرایی اولین منظومه در تاریخ ادبیات ایران دربارهٔ اسطورهٔ آرش است، این سروده همان بن‌مایه‌ها و روایت متون کهن از اوستا تا متون بعد از اسلام را در بر می‌گیرد. تغییری ماهوی در شخصیت آرش اتفاق نیفتاده است، ولی تنها مزیت این اثر آن است که آرش به صورت شعر معاصر بازآفرینی می‌شود:

برف می‌بارد/ برف می‌بارد به روی خار و خاراسنگ/ کوه‌ها خاموش/ دره‌ها دلتنگ/
راه‌ها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ/ بر نمی‌شد گر ز بام کلبه‌ها دودی/ یا
که سوسوی چراغی گر پیامی مان نمی‌آورد/... قصه می‌گوید/ برای بچه‌های خود
عمو نوروز...^۱

تا زمان سیاوش کسرایی هیچ کس از سرایندگان ادب پارسی به این متن اعتنائی نشان نداده بود؛ کسرایی در قالب شعر نیمایی در بحر رمل آن را سرود. اما این منظومهٔ او جز تهییج روح وطن‌خواهانه و تکرار روایت گذشته، روح دیگری را به جامعه تزریق نمی‌کند، یعنی معنای بعدی به شعر نمی‌دهد و شعر را در همان معنای قبلی نگه می‌دارد، چون او همچنان خوانندهٔ فارسی را منتظر یک قهرمان نگه می‌دارد و در نهایت قصه‌گوی پیر، همه را در رخت‌خواب آرام خویش می‌ خواباند. مردمی که فقط شنونده هستند و چاره‌ای جز شنیدن و خوابیدن ندارند:

من است؛ تا تو این (چنین) گوی که یک مرد ما است (که چون) یک تیر از بیرون شهر پرتاب کند، هرجای (که) آن تیر افتد، از آن جای، سرحد تو باشد و آن مرد پاک‌منش- (که است) زو (پسر) طهاماسب- را فرمای تا تیر بزند... فراسیاک همان ساعت، پیمان قبول نمود و از ایران بیرون رفت. آن روز، روز تیر و ماه تیر بود (که فراسیاک) بیرون رفت. (چنان) چون سپندارمذ گفته بود، (او) دعوی کرد. پس زو (پسر) طهاماسب، برفرمود، منوشچهر، نام اورمزد بر زبان آورد و تیر را از آن جای پرتاب کرد. به حکم اورمزد خدای، آن تیر در ملک توران، تا سر حد جیحون رسید، و در دل فراسیاک گواه افتاد که «(اگر) باران نمی‌بارد، از شومی پیمان‌شکنی من است» پس شرمگین شده، برفت و در سرحد توران مقام گرفت. آن روز، روز باد و ماه تیر بود. همان روز، باران بی‌حد و بی‌شمار بارید. پس از آن، به روز تیر و ماه تیر، مردمان ایران زمین، جشن کردن قبول داشتند». (مزدپور، ۱۳۸۶: ص ۳۱۱)

...در تمام پهنه البرز/ وین سراسر قله مغموم و خاموشی که می بینید/ وندرون دره های برف آلودی که می دانید/ رهگذرهایی که شب در راه می مانند/ نام آرش را پیایی در دل کهسار می خوانند/ و نیاز خویش می خواهند/ با دهان سنگ های کوه آرش می دهد پاسخ/ می کنندشان از فراز و از نشیب جاده ها آگاه / می دهد امید/ می نماید راه/ در برون کلبه می بارد/ برف می بارد به روی خار و خارا سنگ/ کوه ها خاموش/ دره ها دلتنگ / راه ها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ/ کودکان دیری است در خوابند/ در خوابست عمو نوروز/ می گذارم کنده ای هیزم در آتشدان/ شعله بالا می رود پر سوز (پیش گفته، ص ۱۱۶)

آرش به روایت بهرام بیضایی

آرش نوشته بهرام بیضایی تقریباً همزمان با آرش کسرایي نوشته شده است. در روایت بهرام بیضایی از آرش، با آرش دیگری، متفاوت از سایر متون روبه روایم؛ اما کار آرش در نهایت همان پرتاب تیر و بیرون راندن دشمن از خاک ایرانشهر و نزول باران بر سرزمین است. تفاوت عمده در روایت بیضایی در این است که آرش یک پهلوان اسطوره ای نیست بلکه ستوربانی است که به دلیل زخم برداشتن پیک ایران، او مامور می شود که پیام سردار ایران را به گوش افراسیاب برساند و از تورانیان مهلت بخواند تا پرتاب تیر به تعویق بیافتد، اما افراسیاب آرش را به عنوان نماینده ایران برای پرتاب تیر برمیگزیند و این به مذاق سرداران و لشگریان ایرانی خوش نیست، به ناچار و به حکم کلی روایت، با حفظ بن مایه های اصلی داستان، تیر توسط آرش پرتاب می شود. این اثر چندین تفاوت با آرش در سایر متون دارد. الف: آرش در روایت بیضایی یک پهلوان اسطوره ای نیست (وی کشش و جدال در روایت را برای هر دو لشکر بیشتر می کند، چون او یک ستوربان است و تجربه ای در جنگ ندارد). ب: آرش توسط اورمزد و شاه ایران انتخاب نمی شود. (در سرتاسر متون پیشین آرش به نیرو و رأی اورمزد تیر پرتاب می کند اما در اینجا افراسیاب وی را برمیگزیند. نویسنده در این امر از جابه جایی اسطوره در روایت استفاده کرده است). پ: آرش در بیشتر قسمت های روایت از پرتاب کردن تیر امتناع می ورزد.

ت: در انتها آرش پس از پرتاب تیر در زمان جاری می‌شود، آرش تیر را با دل خود پرتاب می‌کند نه به بازوی خود و راوی در نهایت می‌گوید: «من مردمی را می‌شناسم که هنوز می‌گویند؛ آرش باز خواهد گشت».^۱ ث: در این روایت هر ایرانی می‌تواند خود را یک آرش تصور کند و این پایه تفکر و اندیشه بیضایی است. چون او در صدد بازتولید یک متن گفتمانی در ساحت اجتماعی است؛ از تک‌تک واژه‌ها گرفته تا نحو جملات خواننده را برآن می‌دارد که در این آرش، درنگ بیشتری داشته باشد.^۲

آرش روایت بیضایی در نوع خود با همه تفاوت نسبت به سایر آثار، در برخی نکات شباهت بسیار با آن‌ها دارد، اما در پردازش اساطیری آن دگرگونی ایجاد کرده است. بیضایی معتقد است که اسطوره‌های هند در ایران کار نشده است: من فکر می‌کنم آرش وجهی از شخصیت «آرجونای» مهاباراتا است. آرجونا کماندار است و یکی از پنج برادر «پادووا» است که هنرش در کمان است. وقتی در نسخه‌های آرش، آرشن است، آرجونا هم آرجن می‌شود، به این فکر می‌افزیم اصلاً شاهنامه در بهترین بخش اول، طرح همان مهاباراتا است؛ بخش جنگ‌های ایران و توران یعنی همان جنگ درازمدت پسرعموها، آرش، نوشته من، یک گفتگوی فرهنگی است با

۱- بهرام بیضایی، سه‌برخوانی، ص ۶۹

۲- بیضایی درباره نگارش آرش می‌گوید: آرش واکنشی بود به منظومه سیاوش کسرایی و بازاندیشی آن. یادتان هست که روشنفکری به شناخت زبان و فرهنگ و اساطیر کهن ایرانی زخم زبان می‌زد و هم تفکر سنتی و هم بخش مهمی از تفکر چپ یک کلام ضد آن بود. برای خیلی ظاهراً امروزی شده‌ها هم معیار امروزی شدن، از بن فراموش کردن کل هویت و این حرف‌های صد تا یک غاز بود و بسیاری هم می‌گفتند درود بر ندانستن! بسیار مهم بود که سیاوش کسرایی، آرش کمانگیر را ساخت و از تنگنای چپ و سنتی و راست و امروزی سربلند درآمد. اما درست شاید برای خلاصی از همین تنگنا، به نظرم تصویرش از مردم و قهرمان هر دو فراآرمانی بود. (اندیشه پویا، ۱۳۹، شماره ۱۲) البته این بُعد از شعر کسرایی را باید در نظر گرفت، که در بخش پایانی، پیش از آن‌که عمو نوروز قصه را به پایان برد و همه بچه‌ها بخوابند، آرش نقش قهرمان پیامبرگونه پیدا می‌کند و راهنمای همه مردم می‌شود: رهگذرهایی که شب در راه می‌مانند/ نام آرش را پیاپی در دل کوهسار می‌خوانند/ و نیاز خویش می‌دانند/ با دهان سنگ‌های کوه آرش می‌دهد پاسخ/ می‌کنندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه/ می‌دهد امید / می‌ناید راه... (سیاوش کسرایی، مجموعه اشعار: ص ۱۱۶) این نکته شاید از نگاه بیضایی دور مانده باشد، و به همین منظور آرش کسرایی را با توجه به پایان روایت که همه به خواب رفته بودند، ناکافی می‌دانست و تصمیم به نگارش آرش خود گرفت.

آن صورت باستانی.^۱ مهرداد بهار نیز، در این باره بر همین اعتقاد می‌نویسد: از موارد اساطیری هند و ایران یکی داستان «ویشنو» و «آرش کمانگیر» است که بسیار به هم شباهت دارند؛ در یکی هنوز خدایی هندو و در دیگری، بنا به رسم ایرانی، خدا-انسان شده که نقش واحدی را ادا می‌کند، یکی سرزمین خدایان را دوباره به دست می‌آورد و در دیگری، پهلوانی است که سرزمین ایران را دوباره از دست تورانیان رها می‌سازد. هر دو خود را ایثار می‌کنند.^۲

جنبه القایی واژگان و ترکیبات آرش

آرش نوشته بهرام بیضایی با همه کوتاه بودن خود دارای واژگان کهن، حماسی و نوساخته است. این واژگان با توجه به سبک کتیبه‌گونه روایت دارای اهمیت فراوانی در تولید اندیشه‌اند. جالب توجه است که بدانیم نمایش‌نامه آرش به هیچ‌وجه واژه عربی ندارد. برخی واژگان در قاموس متن دارای هویت و قدرت ویژه‌ای هستند؛ چون دارای بار القایی برای مخاطب می‌باشند. از طریق بازشناسی واژه در متن و نقش و جایگاه آن در ابعاد جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی، خواننده به الگوهای مطلوب معنایی و بینامتنی می‌رسد. این الگوها ضمن نشان دادن موقعیت متن، تولید آگاهی می‌کنند. با توجه به این مقوله مهم در شناخت واژگان، به چند واژه به لحاظ جنبه‌های القایی پرداخته می‌شود.

البرز: در اوستا به البرز، هره بره زئیتی، و در پهلوی، هره برز یا هربورس می‌گویند. این واژه مرکب از دو جزء هر، به معنی کوه، و برز به معنی بالا و بلند و بزرگ است، و به عبارتی کوه بلند و مرتفع. در ادبیات پارسی «برزکوه» هم به معنی البرز آمده و ترجمه تحت‌اللفظی این واژه است. نام «برزو» پسر سهراب در مثنوی حماسی برزنامه ریشه در همین اسم دارد. در بندهشن آمده است: «بر اثر لرزش زمین، در زمان، کوه به رویش ایستاد. نخست البرز دارای بخت ایزدی [بر کناره زمین]، سپس

۱- ماهنامه کارنامه، سال ۱۳۷۹، شماره ۱۳، ص ۲۹

۲- مهرداد بهار، از اسطوره تا تاریخ، ص ۴۰۵